

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

سخنانی به مناسبت حلول ماه رجب:

حلول ماه مبارک رجب از دو حیث خدمت شما عزیزان تبریک عرض می‌کنیم. یکی خود این ماه که موضوعیت دارد و یکی از فرصت‌های بسیار بسیار مغتنمی است که خدای متعال برای بندگانش تعبیه فرموده است. ماهی است که در آن استجاب دعوات تضمین شده و وعده داده شده. ماه استغفار هست، ماه تذکر هست و ماهی است که این الرجیون در باره آن وارد شده که امیدواریم که وقتی گفته می‌شود این الرجیون بیشتر لیک گویانش از حوزه‌های علمیه و طلاب عزیز و فضلا باشند ان شاء الله.

و جهت دوم رخدادهای بسیار بسیار مهمی است که در این ماه شریف محقق شده مانند بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعثت آن بزرگوار و تعالیم آن بزرگوار دیگر قله معارفی است که برای بشر ممکن هست. آن چه که بشر ظرفیت دارد در نهایت امر همان است که به وسیله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای بشر به هدیه آورده شده است و هم چنین ولادت مولی امیرالمؤمنین سلام الله علیه که آن شرافت بسیار والایی را برای این ماه به ارمغان آورده و هم چنین ولادت بعض ائمه دیگر هدی علیهم السلام مانند امام باقر سلام الله علیه که روز اول ماه رجب روز تولد آن بزرگوار هم به حسب بعض نقل‌ها هست.

خب این ماه در روایات به عنوان ماه امیرالمؤمنین نام برده شده است کما این که ماه شعبان به نام شهر رسول الله نام برده شده و ماه مبارک رمضان شهر الله.

خب این اضافه این شهر به امیرالمؤمنین یک پیام برای ما دارد و آن این است که در این ماه برای رسیدن به مقاصد ما باید از وجود مولی امیرالمؤمنین و شفاعت ایشان و توسل به آن بزرگوار استفاده کنیم. همان طور که در ماه بعد بیشتر توجه باید به رسول خدا باشد. در این ماه توجه ویژه باید به مولی امیرالمؤمنین داشت «و ابتغوا الیه الوسیلة» که خدای متعال امر فرموده و امیرالمؤمنین به حسب روایت فرموده من وسیله هستم. خب او که وسیله هست، این ماه هم که ماه اوست بنابراین برای گره‌گشایی از معاهد و مشکلات معنوی و مادی که بر سر راه ما هست که یکی همین مسائلی است که امروز تجمع به خاطر اوست. این طغیان و این ظلمه و جائرین این جوری به جان مسلمین افتادند این‌ها یکی از مشاغل بسیار مهم جامعه اسلامی است. خب حالا علاوه بر وظایف ظاهری که ماها داریم یک راهش هم توسل و تضرع در درگاه خدای متعال هست آن هم به واسطه این اولیای بزرگش که آن‌ها شفاعت کنند و این مسائل و مشاغل را از جامعه اسلامی برطرف کنند ان شاءالله. حالا به همین مناسبت که امروز روز ولادت با سعادت مولایمان امام باقر سلام الله علیه هست، این صلوات خاصه مأثوره از حضرت عسگری سلام الله علیه را خدمت ایشان تقدیم می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بِأَقْرِ الْعِلْمِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْمُتَجَبِّ مِنْ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ عِلْماً لِعِبَادِكَ وَ مَتَاراً لِيلَادِكَ وَ مُسْتَوْدَعاً لِحِكْمَتِكَ وَ مُتَرْجِماً لَوَحْيِكَ وَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِ وَ حَذَرْتَ عَنْ مَعْصِيَتِهِ فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ دُرَرِيهِ أُنْيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَمَنَائِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ.

مطلب دیگری که حالا دریغ می‌آید باز عرض نکنم برای خودم و شما عزیزان همین مسأله هست که این ماه بسیار فرصت مغتنمی است و در ادعیه این ماه و بعض روایات وارده راجع به این ماه یک مسائل بسیار بسیار مهمی ذکر شده. مثلاً در این دعایی که برای هر روز هست این جمله خیلی جمله مهمی است « وَ تِلْكَ مُتَاخُ لِلْأَمَلِينَ » یعنی نیل به تو، وصول به تو، رسیدن به تو. این نیل یک واژه خاصی است. یعنی بشر می‌تواند این قدر پرواز کند که نائل به خدای متعال بشود. این نیل متاح للأملین، کسانی که آرزومند هستند، می‌خواهند. این هم به ما پیام می‌دهد که این راه وجود دارد. چرا ما اهداف خودمان را، اهداف پایین و سفلی قرار بدهیم وقتی ما می‌توانیم هدف زندگی‌مان را وصول الی الله قرار بدهیم. نیل الی الله قرار بدهیم. چرا ما به اهداف پایین بسنده کنیم. حالا خیلی هنر بکنیم مثلاً بهشت و حور العین. خیلی خب آن‌ها بد نیست اما این‌ها خیلی پایین است. وقتی وصول الی الله این راه باز است که البته چون صد که آمد نود هم پیش ما است. اما چرا ما نیات‌مان، مقاصد‌مان، اهداف‌مان این که خیلی شما می‌توانید پرواز کنید « وَ تِلْكَ مُتَاخُ لِلْأَمَلِينَ » حالا این روایتی است در این جا که مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی در المراقبات، مراقبات شرح رجب نقل فرموده از اقبال. می‌فرماید که از نبی مکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَصَبَّ فِي السَّمَاءِ السَّائِعَةِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ الدَّاعِي...»

به این ملک گفته می‌شود داعی چون یک دعوت بسیار ازשמندی را هر شب ماه رجب تا صبح این را بندگان دارد. حالا گوش‌های عادی مثل بنده ممکن است این‌ها را نشنود. ولی این اصواتی است در عالم. آقای حاج آقا نورالدین طاهرراً در اراک تشریف داشتند به ایشان گفتند که آقا فلان آیت‌الله به رحمت خدا رفته، این طور خبر منتشر شده در مثلاً عراق. خب آن وقت‌ها که تلگراف و تلفن و این جور نبود، ایشان پشت کرسی نشسته بود یک این جوری کرد یک چند لحظه‌ای و فرمود نه ایشان فوت نشدند. چون فرمود وقتی مؤمن از دنیا می‌رود یک ملکی است که ندا می‌دهد ایها الناس مثلاً فلان مؤمن مات. من گوش کردم چنین ندایی نبود. فلذا می‌فرمود که ایشان فوت نشده. حالا این جا می‌گوید یک ملکی است که این دعوت را هر شب دارد.

قَادًا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُتَادَى ذَلِكَ الْمَلَكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ...

و ذکرهایش را هم برای ما روشن کردند. به مفاتیح و این‌ها مراجعه کنید اذکار خاصه‌ای برای این ماه. لا اله الا الله، هزار بار در این ماه گفته بشود.

طُوبَى لِلطَّائِعِينَ وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَتَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي...

آخه خاک کجا، رب الارباب کجا. ولی او می‌فرماید من جلیس من جالسنی.

وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي...

فرمان می‌برم از کسی که اطاعت من را بکند.

وَعَافِرٌ مِّنَ اسْتِغْفَارِنِي الشَّهْرَ شَهْرِيَّ وَ الْعَبْدُ عَبْدِي وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتِي قَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَجْبُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ

ما دیگر چه می‌خواهیم

وَجَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي قَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ» [1]

این همان است که در آن دعا هم فرمود «نیلک متاح للآملین» این جا هم می‌فرماید قَمَنْ اعْتَصَمَ به این حبل ماه رجب، وَصَلَ إِلَيَّ. آیا این کفران نعمت نیست که این فرصت‌ها که معلوم نیست باز هم در اختیار ما قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد. ان شاء الله همه ما در فکر این باشیم که بالاخره این دنیا تمام خواهد شد و ما یک زندگی ابدی در پیش داریم و سعادت ما در آن جا مرهون زندگی ما در این جا است که چگونه انتخاب کردیم. ان شاء الله همه ما از این فرصت‌های استثنایی که خدای متعال برای ما فراهم کرده است استفاده کنیم و ان شاء الله من الواصلین الیه و نائلین الی جنبه ان شاء الله بشویم.

خب بحث در این بود که این عنوان ما لایؤکل لحمه که در روایات موضوع دو حکم واقع شده؛ هم لایجوز صلاة فی وبره و اجزائه و هم این که بوله نجس. آیا این عنوان ما لایؤکل شامل جلال می‌شود تا حکم کنیم به نجاست بول جلال أم لا؟

ادامه بررسی اشکال سوم: (13:07)

خب یک اشکال این بود که این عنوان ما لایؤکل شامل ما لایؤکل‌هایی که به سبب امر عارضی لایؤکل شده‌اند نمی‌شود. بله آن‌هایی که بالذات لایؤکل هستند مثل ارنب و ذئب و اسد و امثال ذلک شامل آن‌ها می‌شود. اما جلال که حلال اللحم بوده و حالا به خاطر یک جمل مدتی حرام شده شامل آن نمی‌شود.

خب آقای نائینی قدس سره این طور استظهار کردند که برای آن‌ها است و شامل این نمی‌شود در یک بیانی.

قرائن و شواهدی را دیروز عرض کردیم و یک قرینه دیگری در مقام هست که این را هم تعرض کنیم و ببینیم آیا می‌تواند مطلب ایشان را ثابت کند یا نه.

قرینه دیگر بر مدعا: (14:05)

قد یقال که ما وقتی به روایات باب مراجعه می‌کنیم می‌بینیم «ما لایؤکل» عدل «ما یؤکل» قرار گرفته و تقسیم شده. حیوانات به دو قسم تقسیم شده «ما یؤکل» فرموده در اجزاء و این‌ها می‌توانید نماز بخواید. «ما لایؤکل» نمی‌توانید. پس این «ما لایؤکل» عدل «ما یؤکل» است. خب در «ما یؤکل» سؤال می‌کنیم آیا «ما یؤکل» شامل آن‌هایی که حرام بالذات است ولی بالعرض حلال می‌شود، می‌شود؟ مثلاً در یک مجاعه‌ای است، مردم گرفتار هستند، هیچ حیوان محلل الاکلی نیست ناچارند از محرم الاکل‌ها استفاده بکنند. آیا آن زمان یا برای آن شخصی که این حالت برایش پیش آمده، می‌تواند در وبر او نماز بخواند. اگر یک مویی، چیزی از آن حیوان به لباسش هست می‌گوید عیب ندارد این الان ما یؤکل است، حلال است دیگر. احدی از فقهاء این فتوا را می‌دهد آن جا؟ یا آنجا

«ما یؤکل» را معنا می‌کنی یعنی آن‌هایی که بالذات حلال هستند. نه بالذات حرام هستند و لعرض حلال شدند. خب اگر آن جا «ما یؤکل» را شما «ما یؤکل بالذات» معنا می‌کنید و می‌گویید شامل «ما یؤکل بالعرض» نمی‌شود، خب در «ما لایؤکل» هم همین است. یعنی ما لایؤکل بالذات. نه آن ما لایؤکلی که بالعرض ما لایؤکل شده. این تقابل و این عدل هم قرار گرفتن نشان می‌دهد که مقصود از این دو تا و مفهوم از این دو تا یک چیز است. نظیر هم است. این هم یک قرینه قویه‌ای است که گفته می‌شود.

اشکال این قرینه: (16:00)

خب آن چه که دیروز نقل کردیم که بزرگان جواب داده بودند، آن وافی به حل این مسأله هم هست و جواب از این قرینه هم هست. آن‌ها چه جواب دادند. گفتند ظاهر از ما لایؤکل لحمه این است که لایؤکل لحمه من حیث الله لحمه، نه من حیث العناوین الآخر. همین حرف را هم ما در آن عدل هم می‌زنیم. آن که فرمود ما یحل لحمه یعنی من حیث الله لحمه حلال است و این جا هم من حیث لحمه حرام است. و آن حیوانات محرم الاکلی که در مجاعه به خاطر ضرورت و اضطرار حلال می‌شوند من حیث الله لحمه نیست، من حیث الاضطرار است. نه من حیث الله لحم. این جا هم من حیث الله لحمه است. و در جلال من حیث الله لحم الحيوان الجال است یا حیوانات جلاله هست. چرا؟ درسته یک عاملی که همان جلال باشد باعث شده و این قبلاً مسبوق به حلیت لحم است و این عامل باعث شده ولی الان به خاطر عروض این صفت به آن گوشتش بما الله گوشت حیوان جلال است حرام است. پس مستفاد از ما یؤکل لحمه این است که آن چه که در شریعت مقدسه گوشتش حلال اعلام شده و قرار داده شده. در شریعت گوشتش حلال قرار داده شده. خب حیوانات جلال گوشتشان حلال قرار داده شده در شریعت مطهره یا نه؟ حلال داده نشده، حرام اعلام شده. بنابراین هم ما ملتزم هستیم می‌گوییم عدل است درسته، متفاهم از هر دو هم یکی است، یک سنخ است، درسته، این هم مطلب درستی است. اما تمام حرف‌مان چیست؟ این است که انصراف دارد عنوان ما لایؤکل لحمه به این که آن لحمش به عنوان این که لحمش هست، چون لحم او هست، نه به عنوان یک عامل خارجی مثل اضطرار در این طرف یا به خاطر ضرر یا به خاطر غصب، یا به خاطر نذر کردن حرام شده باشد. این‌ها یک عوامل خارجی است که نظر به آن نیست که این اقوی اجوبه بود. و همین طور حرف‌های دیگری که آن جا زدیم؛ دو سه تا تعبیر دیگر بود. آن‌ها هم اگر ملاحظه کنید، باز علی ضوء آن‌ها هم جواب این جا ظاهر می‌شود. گفتند بر همگان، آن جا یعنی ما یؤکل لحمه بر همگان، ما لایؤکل لحمه برای همگان. ولی اضطرار بر همگان نیست، بر مضطربین است. جلال اما چه؟ بر همگان است. حیوانی که جلال پیدا کرد برای همه اهل عالم که مکلف هستند حرام است بخورند. باز بالطبع اگر گفتیم که جواب دیگر. خب این جا هم بله. این لحم بالطبع به خاطر آن جهتی که پیدا کرده اشکال دارد. لحم این جور حیوانات بالطبع حرام است، نه به خاطر یک عنوان عارضی. آن حیثیت تعلیله است. این لحم دیگر خوردنی نیست، حرام است خوردنش. پس بنابراین این قرینه دیگر هم که باز در بعضی کلمات به آن استشهاد شده برای مطلب آقای نائینی تمام نیست.

فتحصل الی هنا که عنوان «ما لایؤکل لحمه» اگر بگوییم موضوعیت دارد شامل جلال هم می‌شود. حالا أئما الکلام در آن مطلب اول که این عنوان ما لایؤکل لحمه موضوعیت دارد یا یک عنوان مشیر و مرآت به این حیوانات خاصه‌ای است که در شرع گفته شده این‌ها حرام است خوردن گوشتشان.

سؤال: حرف حضرت امام را که تحلیل نکردید.

جواب: آره راست می‌گویید آن هم باقی ماند. آن را هم بگویم بعد برویم سر این.

بررسی فرمایش مرحوم امام: (21:00)

فرمایش حضرت امام قدس سره این بود که «ما لایؤکل لحمه» یعنی «ما لایؤکل نوعه» و جلال لایؤکل نوعه نیست، خودش لایؤکل، اما نوعش چه؟ یؤکل. این گوسفند است حالا جلال شده، این ابل است حالا جلاله شده. این که لایؤکل، بله لایؤکل شخصه اما یؤکل نوعه. این روایاتی که می‌فرماید «اغسل ثوبک من ابوال کل ما لایؤکل لحمه» یعنی ما لا یؤکل لحم نوعه. مثل چه؟ مثل این حیواناتی که بالذات، مثل اسد، مثل ذئب، مثل کلب. این‌ها، نه شخصش. ایشان این طوری معنا کردند و به همین وجه هم جواب مثلاً می‌دهند از آن شبهاتی که بود که اگر یکی مضر شد، اگر نمی‌دانم چه شد، آن‌ها را هم می‌گویند شامل نمی‌شود. چون آن‌ها نوعش که حرام نیست. این شخص است که حرام شده به خاطر اضرار. به خاطر عصب. نوع باید حرام باشد. می‌گویند مستفاد از این روایات این است.

سؤال: ...

جواب: نوعش نه. این شاة نوعش چیست؟ غنم است. این ابل نوعش چیست؟ ابل است. ابل که حرام گوشت نیست. غنم که حرام گوشت نیست. این طور فرمودند ایشان.

خب این فرمایش اگر مستند باشد به روایاتی که ایشان ذکر کرده بودند، گفتند از آن‌ها این طور استفاده می‌شود به عنوان تأیید ذکر کرده بودند که خواندیم، خب مطلب و اما اگر بخواهند بفرمایند خود ذات این جمله، این جمله عند القاء بالعرف این طور از آن می‌فهمند، وقتی می‌گوییم ما لایؤکل لحمه یعنی ما لایؤکل لحم نوعش. این طور بخواهند بفرمایند این خلاف ظاهر است. چون یا مستلزم تقدیر مضاف است آن هم به شکل غیر عرفی و یا این که وصف به حال متعلق می‌شود نه وصف به حال موصوف. ما لایؤکل لحم خودش، این می‌شود به حال موصوف. ما لایؤکل لحم نوعش مثل زیڈ قائم ابوه. قائم را در ظاهر خبر زید قرار دادیم ولی در واقع می‌گوییم ابوه. این جا هم بگویم ما لایؤکل خودش؟ نه، ما لایؤکل نوعه. خب این خلاف ظاهر است ما بخواهیم این طور معنا بکنیم. اگر هم بخواهیم مضاف در تقدیر بگیریم یعنی ما لایؤکل لحم نوعه که یک مضافی بین لحم و مضاف‌الیه آن که ضمیر باشد تقدیر بگیریم. لحم نوعه که دیگر این جور تقدیر گرفتن هم خیلی خلاف ظاهر عرفی است.

سؤال: این ... چرا به نوع ..

جواب: کجاست نوع در این کلام.

سؤال: نه، «ما» داریم. «ما لایؤکل لحمه» «ما» را شما به شخص حیوان می‌زنید خب حرف شما هم دلیل می‌خواهد.

جواب: حرف ما ظاهر است. کلمه «ما» هست یعنی چیزی که. این هم چیز است. چیزی که لحمش خورده نمی‌شود. بله، این هم فرد را شامل می‌شود، هم نوع را شامل می‌شود و هر دو درسته. نوع را که شامل بشود که اشکال ندارد، فرد را هم شامل می‌شود. چیزی که لحمش خورده نمی‌شود. غنم کلی شامل این نمی‌شود. اسد شامل می‌شود، اسد به کل نوعش نگاه کنید لایؤکل لحمه. به فردش نگاه کنید لایؤکل لحمه. چیزی که لحم او خورده نمی‌شود. خیلی خب، بنابراین جلال لایؤکل لحمه، خورده نمی‌شود. بنابراین فرمایش ایشان اگر بخواهند استناد کنند به این که از این جمله مع قطع النظر از روایات دیگر، این جمله عند العرف متبادر از آن این است، این محل اشکال است و خلاف ظاهر است چون إما يستلزم تقدير مضاف بشكل غير عرفي جداً. چون فرق می‌کند «و اسئل القرية» که اهل در تقدیر می‌گیرند این نیامدند مضاف را بین یک مضاف و مضاف‌الیه بچنانند و در تقدیر بگیرند. این جا باید این کار را بکنیم. بین یک مضاف و یک مضاف‌الیه، یک مضافی فرض کنیم این وسط هست. که لحمه یعنی لحم نوعه.

سؤال: حاج آقا خلاف ظاهر یعنی «ما» را شما به فرد برمی‌گردانید؟

جواب: اعم است. خصوص ندارد. اعم است. «ما» به معنای شیء است، «ما» یا موصوله است یا موصوفه است. هر کدام را شما بگیرید اعم است. اختصاصی به نوع ندارد. هر چیزی، این افراد هم همین جور می‌شوند.

سؤال: ... حرام گوشت بودن که می‌گوید...

جواب: حرام گوشت. این جا که نگفته حرام گوشت. شما می‌فرمایید چیزهایی که گوشتش خورده نمی‌شود. خب می‌گویند این هم یکی.

بعد به خدمت شما عرض شود که و اگر به روایات دیگر هست، آن روایات بعضی‌هايش سندهايش ضعيف بود. علاوه بر این که دلالت قوی‌ای بر این مطلب نداشت که بتواند شاهد بشود که کل جاها و موارد استعمال لایؤکل لحمه این مقصود است.

سؤال: ...

جواب: نه آن‌ها پیش نمی‌آید آن اشکال. حل کردیم آن اشکالات را. چه توالی فاسد؟ همه‌اش حل شد.

بررسی موضوعی یا مشیر بودن عنوان ما لایؤکل لحمه: (27:41)

و اما آن مطلب اول که آیا این عنوان، عنوان مشیر است یا موضوعی است. ما لایؤکل لحمه مشیر به این حیواناتی که ذاتاً لایؤکل یا عنوان موضوعی است؟ قد يقال که اگر عنوان مشیر باشد قطعاً نمی‌توانیم به این روایت استدلال بکنیم. چون اشاره است به آن حیواناتی که در شرع گفته شده این‌ها حرام اللحم هستند. مثل چه؟ مثل ذئب، مثل اسد، مثل سباع و امثال ذلک. این به جای این که آن‌ها را ده یا بیست یا سی ساعت ذکر کنند به صورت یکی یکی و طولانی بکنند کلام را، یک عنوان مختصر حاکی از آن‌ها را موضوع قرار می‌دهند و می‌گویند لایؤکل لحمه. این عنوان موضوعیت ندارد. یعنی حرمت اکل دخالت در

حکم ندارد. فرضاً اگر آن‌ها حرام اللحم هم نبودند حکم‌شان این بود که نماز نمی‌شود با ویر آن‌ها خواند. این عنوان فقط مشیر به آن‌ها است. آن‌ها در عرض هم دو تا حکم دارند؛ یکی این که حرام است خوردن‌شان، دو، این که نماز در ویر و اجزاء‌شان جایز نیست. و عدم جواز نماز و مانعیت مترتب بر حرمت اکلش نیست. بلکه در عرض آن ممکن است وجود داشته باشد.

قد يقال که خب اگر این جوری شد، قهراً این عنوان مشیر به یک عناوین خاصه است و ما نمی‌دانیم جلال را هم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. این اشکال است و بزرگانی مثل آقای نائینی، مثل آقا ضیاء قدس سرهما براساس همین مطلب فرمودند که جلال را شامل نمی‌شود.

خب آقای نائینی و آقای آقا ضیاء قدس سرهما در لباس مشکوک‌شان به خصوص آقای آقا ضیاء تصریح فرموده به این که عناوین ظهور در موضوعیت دارد. ظاهر هر عنوان این است که خودش موضوع است نه طریفاً الی امر آخر. اما در مانحن فیه ما روایاتی داریم که به برکت آن روایات باید دست از این ظهور بدوی و اولی برداریم و حملش کنیم بر مشیریت و معرفیت و مرآتیت و طریقت. آن روایات دو طایفه هستند.

یکی روایاتی که فرموده در سباع نماز نخوان و روایاتی که در بعض افراد سباع و غیر سباع وارد شده و فرموده در این نماز نخوان. سنجاب نخوان، چه نخوان و هکذا. که حکم مانعیت رفته روی عناوین خاصه حیوانات مخصوصی. این‌ها قرینه می‌شود که این جا هم که لایؤکل گفته شده همان‌ها مقصود است، این عنوان مشیر به آن‌ها است. آن جا لیستش داده شده در آن روایات و ما هو بحمل الشایع ذکر شده. این جا به جای این که طولانی کنند کلام را با یک عناوین کلی اشاره به همان‌ها کردند. پس به قرینه آن روایات این حرف را می‌زنیم. این یک بیان.

طایفه دوم از روایات آن است که تعلیل در آن هست که ما از آن تعلیل‌ها می‌فهمیم که اصلاً عنوان لایؤکل و حرمة اکل و این‌ها دخالتی در حکم ندارد بلکه منشأ حکم و علت حکم امر آخری است که آن امر آخر در همان حیوانات خاصه پیدا می‌شود. مثلاً یکی را عرض می‌کنم بقیه را برای این که می‌گذاریم برای فردا که حق مطلب نمی‌شود ادا بشود در این فرصت کم. مثلاً در بعض روایات باب این چنین آمده، می‌فرماید:

روایت 7 باب 2 از ابواب لباس مصلی. عن ابي عبدالله (ع) است می‌فرماید:

«لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَعَرٍ وَ وَبَرٍ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ لِأَنَّ أَكْثَرَهَا مَسْخُوحٌ» [2]

یا مَسْخُوح هر دو درست است. مَسْخُوح بخوانید یا مَسْخُوح. «لِأَنَّ أَكْثَرَهَا مَسْخُوحٌ».

می‌فرماید چرا در ما لایؤکل لحمه می‌گویم نماز نخوان. چون بیشتر این‌ها مسوخ هستند. این تعلیل است. این تعلیل به خصوص با توجه به این که عنوان را ما لایؤکل قرار داده ولی به خودش تعلیل نمی‌کند که این لایؤکل است. تعلیل می‌کند به این که چون این‌ها مسوخ هستند، اکثرشان مسوخند. از این جهت دارد می‌گوید. و ما مسوخ در چه داریم؟ در این جلالات که حیوانات محلل الاکلی که به جلال حرام می‌شوند مسوخ نداریم اصلاً. این علت در آن‌ها پیدا نمی‌شود. باز در روایت دیگر می‌فرماید... روایت 3، باب 3.

«لَا بَأْسَ بِالسَّجَابِ فَإِنَّهُ دَابَّةٌ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ».

چون این دابه‌ای است که لا تأکل اللحم، اشکال ندارد. پس معلوم می‌شود منشأ اشکال اکْلُ اللحم است، یعنی سَبْعُ بودن، درنده بودن. چون سائل سؤال کرده که آیا در این‌ها چطور است حضرت می‌فرماید: «لَا بَأْسَ بِالسَّجَابِ فَإِنَّهُ دَابَّةٌ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ.»

تعلیل دیگر:

وَلَيْسَ هُوَ مِمَّا تَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذْ تَهَى عَنْ كُلِّ ذِي تَابٍ وَ مَخْلَبٍ. [3]

می‌گوید این جزو آن‌هایی که پیغمبر از آن نهی کرده نیست. پیغمبر از چه نهی فرمودند؟

تَهَى عَنْ كُلِّ ذِي تَابٍ..

تاب یعنی سین، دندان. آن‌هایی که دندان دارند و مِخْلَب دارند. مِخْلَب یعنی چنگال. خب این جور تعلیل کرده. پس معلوم می‌شود حضرت هم سلام الله علیه می‌خواهند بگویند کلام رسول الله حصر داشته. حصر دارد، حصر از آن استفاده می‌شود. یعنی تنها چیزهایی که نمی‌شود در آن نماز خواند این‌ها هستند و سنجاب که از این‌ها نیست. اگر کلام پیامبر حصر را افاده نمی‌کرد استدلال غلط بود. این استدلال کاشف از این است که کلام پیامبر چیست؟ حصر را دلالت می‌کند. پس پیامبر می‌فرماید در این‌ها نمی‌شود نماز خواند که مِخْلَب داشته باشند، چنگال داشته باشند. خب پس لایؤکل لحمه ملاک نیست. از این تعلیلات می‌فهمیم که آن عنوان مشیر است. مرآت است. و الا معنا نداشت همان روایت خودش لایؤکل فرمود و دوباره تعلیل کند به یک چیز دیگری. یا در این جاها این طور فرمودند.

آقای آقا ضیاء قدس سره می‌فرماید با توجه به این روایات یا باید گفت حتماً از آن روایتی که لایؤکل لحمه گفته مراد اشاره است و طریقت است. یا لا اقل دیگر ما شک می‌کنیم که آیا طریقی است یا موضوعی است. وقتی هم شک کردیم دیگر استدلال از بین می‌رود. این فرمایش این دو بزرگوار.

حالا ببینیم جواب چگونه می‌شود داد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 95، ص: 377

[2]. وسائل الشیعة، ج 4، ص: 347

[3]. وسائل الشیعة، ج 4، ص: 348